

در این شماره:

سرسخن: چهل سال پس از کودتای خرداد ۶۰  
«انقلاب فرهنگی اسلامی» بخشی از تدارک ایدئولوژیک سیاسی کودتای خرداد ۱۳۶۰  
جمهوری اسلامی نمونه خارق‌العاده و بی‌نظیر در فساد، دزدی و غارت  
به یاد خیزش مردمی خرداد ۱۳۷۱ مشهد  
هزاره‌ها و ستم ملی در افغانستان معاصر  
واقعیت کمونیسیم

آتش • شماره ۱۱۶ • تیر ۱۴۰۰  
Email: atash1917@gmail.com



## چهل سال پس از کودتای خرداد ۶۰

روزهای پایانی بهار سال ۱۳۶۰ جایگاه مهمی در حیات نکبت بار جمهوری اسلامی داشتند. ۳۰ خرداد سال ۶۰ کودتای اسلامگرایان به رهبری خمینی علیه متحدین‌شان در حکومت، مشخصاً قلع و قمع طرفداران ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور وقت و به اوج رساندن سرکوب نیروهای واقعی انقلاب بود که از ابتدا در مقابل رژیم تازه تأسیس اسلامی صف آراییی کرده بودند.

خمینی و اسلامگرایان طرفداراش که در سال ۵۷ در ائتلاف با طیفی از گروه‌های ملی و نهضت آزادی، توانسته بودند رهبری جنبش ضد سلطنتی مردم ایران را به نام انقلاب در دست بگیرند، موفق شدند رژیم و ایدئولوژی دینمدار (تئوکراتیک) خود را تثبیت کنند. آن‌ها برای تثبیت و بقای تئوکراسی فاشیستی خود ضرورت را در آن دیدند که متحدین سابق خود مانند بنی صدر را قلع و قمع کنند. کودتای ۳۰ خرداد سال ۶۰ نقطه عطف مهمی در تثبیت این رژیم فاشیستی دینمدار بود.

### کودتا

اولین مجلس شورای اسلامی روز شنبه سی خرداد سال ۶۰ طرح «عدم کفایت سیاسی» ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهور ایران را به بحث و بررسی گذاشت و فردای آن روز در ۳۱ خرداد با اکثریت مطلق ۱۷۷ رأی موافق حکم به برکناری وی داد. اکثریت مطلق آن مجلس در اختیار طرفدار قسم خورده روح الله خمینی بود که در حزب جمهوری اسلامی دور هم گرد آمده بودند. حزب جمهوری اسلامی که محل ائتلاف و اجتماع نزدیکترین شاگردان و یاران خمینی همچون سید محمد بهشتی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سید علی خامنه‌ای، عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمد جواد باهنر، محمد علی رجایی، میرحسین موسوی، ابراهیم رئیسی، حسن روحانی، محمد یزدی و غیره بود، از بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰ تمامی ارکان اصلی قدرت به جز ریاست جمهوری را در دست گرفته بود. رهبران حزب بر نهادهای قضایی تسلط کامل داشتند، نخست وزیر (اصلی‌ترین چهره اجرایی کشور در قانون اساسی آن مقطع) هم عضو حزب جمهوری اسلامی بود و فرماندهان سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب اسلامی و نهادهای امنیتی نیز همسویی کامل با حزب داشتند.

در سطح حکومتی، کودتای خرداد ۶۰، برکناری قانونی ابوالحسین بنی صدر از ریاست جمهوری بود. اما عمق آن عبارت بود از تهاجم فاشیستی به آخرین نهادهای مدنی و آزادی‌های سیاسی و به بند کشیدن کامل کلیه عرصه‌های فکری و فضاها سیاسی جامعه و اعمال تمام و کمال قوانین شریعت و روابط اجتماعی برآمده از شرع اسلام. صدها هزار نفر از توده‌های مردم در سراسر کشور به اعتراض برخاستند و تظاهرات بزرگ ۳۰ خرداد ۶۰ در تهران، واکنش فراگیری به این تهاجم فاشیستی بود.

### از بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰

روز یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ دولت دیکتاتوری سرمایه‌داری شاهنشاهی در ایران به دولت دیکتاتوری سرمایه‌داری اسلامگرا تبدیل شد. «نظام مقدس» که با چراغ سبز قدرت‌های امپریالیستی بلوک غرب (به ویژه آمریکا، انگلستان و فرانسه) و به دنبال ساخت و پاخت «نائب امام زمان» با «استکبار جهانی» به قدرت رسیده بود، بقایای دولت حامی و حافظ منافع طبقات حاکمه در ایران و ستون فقرات آن یعنی ارتش و نیروهای مسلحش را تحویل گرفت. از فردای ۲۲ بهمن ۵۷ تا بعد از ظهر ۳۰ خرداد ۶۰، وجه عمده فضای سیاسی ایران را تلاش خمینی و یاران و متحدینش برای استقرار کامل دولت دینمدار اسلامی و تحمیل آن به مردم ایران و منطقه و جهان تشکیل می‌داد. خمینی و یارانش برای تثبیت کامل رژیم شان نیازمند زمان و بستن تمامی منافض سیاسی جامعه بودند.

آن‌ها برای تثبیت و تحمیل دولت تمام اسلامی‌شان در سه سطح درگیر تضاد بودند:

**اطلاعات**  
 دفتر نشر و توزیع مطبوعات  
 تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۱۶، طبقه ۱۰

**دستگیر شدگان نظاره‌رات ۳۰ خرداد  
 حتی بدون احراز هویت تیرباران شدند**



**دعوت دادستانی انقلاب از  
 اولیاء دستگیر شدگان**

صبح امروز از سوی روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز در رابطه با مجرمینی که در جریانات ضدانقلابی اخیر دستگیر شده و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا شده، اطلاعیه‌یی به شرح زیر صادر شد:

به اطلاع خانواده‌های محترمی که فرزندان در جریانات ضدانقلابی اخیر تهران دستگیر شده‌اند و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا گردیده می‌رساند لطفاً با در دست داشتن شناسنامه عکس‌دار خود و فرزندان خود که عکس آنها در این جا چاپ شده به دفتر مرکزی زندان اوین مراجعه کرده و فرزندان را تحویل بگیرید.

روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز

لازم به یادآوری است که اسامی صاحبان عکس مشخص نشده است.

۱) قدرت‌های جهانی به ویژه سران دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق که با پدیده جدیدی به نام «دولت اسلامگرا» روبه‌رو شده بودند و باید با آن تنظیم رابطه می‌کردند. جمهوری اسلامی این تضاد را تا به امروز با ترکیبی از ستیز و سازش و معامله و رقابت با کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی پیش برده است. از یک سو نفوذ در منطقه و تقویت جنبش‌های ارتجاعی و جریانات بنیادگرای اسلامی از لبنان تا عراق و افغانستان و از سوی دیگر اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری و همزمان استفاده از آن برای روابط و معاملات پنهان با آمریکا و بعدها اسرائیل و اتحادیه اروپا و برجام و روسیه پوتین و تا چین امپریالیستی امروز.

۲) ملی‌گرایان مذهبی و غیر مذهبی که در چارچوب ائتلافی سخت شکننده و موقت، نقش مهمی در به قدرت رساندن خمینی بازی کرده بودند. مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده و بنی‌صدر چهره‌های برجسته این جریان بودند که یکی یکی حذف و برکنار شدند. خمینی و یارانش از بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰ با تکیه بر اتحاد با این نیروها دست به سرکوب خونین نیروهای اجتماعی انقلاب زدند.

۳) بخش‌های وسیعی از جامعه ایران که به سودای «آزادی و استقلال و برابری» انقلاب کرده بودند و آمال و خواسته‌های‌شان در عمل با محتوای طبقاتی یا فکری رژیم مورد نظر خمینی به عنوان دولت دیکتاتوری سرمایه‌داری دینمدار تضاد داشت. این بخش و سطح، اصلی‌ترین مانع در مقابل خمینی و اسلامگرایان وفادار به او در مسیر تثبیت فاشیسم اسلامی بودند. به ویژه آن که پیشروترین‌های آن در سازمان‌های اپوزیسیون چپ، کمونیست و انقلابی متشکل می‌شدند.

فضای سیاسی ایران از بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰ عرصه رویارویی پر فراز و نشیب و کشمکش بین خمینی و فاشیست‌هایش با مردم و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون بود که در موارد متعددی به رویارویی نظامی و خونین هم منتهی می‌شد و پدیده‌های ویژه‌ای چون گروگان‌گیری در سفارت آمریکا و جنگ ارتجاعی ایران و عراق بر آن تأثیر می‌گذاشت. کارنامه این جدال سه ساله را در موارد زیر می‌توان فهرست‌وار آورد:

فرمان حجاب اجباری در اسفند ۵۷ و واکنش زنان به آن در ۸ مارس همان سال، حمله به کردستان در بهار ۵۸ و فتوی جهاد خمینی علیه مردم کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸ و مقاومت سیاسی و مسلحانه خلق کرد در مقابل آن، سرکوب خونین و کشتار مردم ترکمنصحرا در فروردین ۵۸ و ترور رهبران آن در بهمن همان سال، کشتار خلق عرب در محمره (خرمشهر) و خوزستان در خرداد ۵۸، حمله خمینی به مطبوعات و تعطیلی روزنامه‌ها در مرداد ۵۸، کشتار ماهی‌گیران انزلی توسط سپاه پاسداران در مهر ۵۸، اشغال سفارت آمریکا در آبان ۵۸، تحمیل قانون اساسی و ولایت فقیه در آذر ۵۸، سرکوب هواداران حزب خلق مسلمان تبریز در زمستان ۵۸، حمله به دفاتر و میتینگ‌های سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون در تمامی این سه سال، سرکوب مبارزات صنفی و سیاسی کارگران و دهقانان در مناطق مختلف ایران در تمام طول سه سال، ضد انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها در فروردین ۵۹.

نقاط اتکای اصلی جمهوری اسلامی در طول این سه سال جهت اعمال همه جانبه سلطه سیاسی یک رژیم دینمدار عبارت بودند از: (۱) نیروهای مسلح رسمی و شبه نظامی اش، (۲) جنبش ارتجاعی اسلامگرا که از میان اقشار و طبقات مختلف جامعه بسیج و سازماندهی می شد و (۳) به اتحاد یا بی طرفی و انفعال کشاندن بخشی از جامعه از طریق ارباب و سرکوب یا توجیه و متحد کردن. جمهوری اسلامی برای توجیه و متحد کردن این بخش اخیر از جامعه، بر گرایشات ناسیونالیستی آن ها (به ویژه در جریان لشگرکشی به کردستان و جنگ ایران و عراق) یا گرایشات ضد امپریالیستی موجود بعد از کودتای ۲۸ مرداد (به ویژه در جریان اشغال سفارت آمریکا) یا گرایشات پدرسالارانه (در اعمال حجاب و قوانین شرعی در مورد زنان) دست می گذاشت.

نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در قامت چند تشکیلات تمام وقت و نیمه وقت اسلامگرا سازماندهی شدند. «کمیتة انقلاب اسلامی» (تأسیس ۲۳ بهمن ۵۷)، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (تأسیس ۲ اردیبهشت ۵۸)، «نیروی مقاومت بسیج» (تأسیس ۵ آذر ۵۸) که بازوی اصلی جمهوری اسلامی در سرکوب توده های مردم و مبارزات و اعتراضاتشان در سراسر کشور بودند. نکته قابل توجه این است که جمهوری اسلامی علاوه بر این قوای سه گانه و نیروهای مسلح رسمی پیش از انقلاب (ارتش، ژاندارمری و شهربانی) از همان اوایل سال ۵۸ دست به کار سازماندهی واحدهای سرکوب و وحشت و ترور شبه نظامی غیر رسمی در سراسر کشور شد که تحت نام «حزب الله» فعالیت می کردند و معروف به «فالانژ» (برگرفته از نام فاشیست های مسیحی در جنگ داخلی لبنان) و بعدها و از اواسط دهه ۱۳۷۰ در ادبیات غیر رسمی سیاسی ایران به «نیروهای لباس شخصی» معروف شدند. حزب الله، چماقداران اسلامگرایی بودند که از میان کادرها و اعضای سپاه پاسداران، کمیته ها و بسیج عضو گیری و سازماندهی می شدند و یاد آور پیراهن قهوه ای های فاشیست طرفدار هیتلر بودند.

چماقداران حزب الله توسط رهبران حزب جمهوری اسلامی (با مسئولیت مستقیم اسدالله بادمچیان) و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (با حضور چهره های بعداً اصلاح طلبی چون سعید حجابیان، مصطفی تاجزاده، محسن آرمین، فیض الله عربسرخ، بهزاد نبودی، هاشم آغاجری و غیره) سازماندهی و تسلیح می شدند. وظیفه اصلی آن ها ایجاد ترس و ارعاب در سراسر جامعه و شهرها و حتی روستاهای سراسر کشور از طریق حمله به میتینگ ها و دفاتر سازمان های سیاسی اپوزیسیون، کتاب فروشی ها و دفاتر روزنامه ها و محافل فرهنگی و هنری روشنفکران دگراندیش و زنان تحت نام «مبارزه با مفسد و بد حجابی» بود. بر اساس آمارهای پراکنده موجود، واحدهای وحشت و ترور حزب الله از بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰ هزاران مورد حمله و ترور با سلاح سرد و گرم در کارنامه داشتند. صدها نفر از اعضای سازمان های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی تا پیش از خرداد ۶۰ توسط چماقداران حزب الله به قتل رسیده و یا مضروب و مجروح شدند و بیش از هزار نفر دستگیر شده و در زندان گاه اعدام شدند.

تهاجم چماق داران حزب اللهی به مردم و آزادی های سیاسی و اجتماعی تا زمستان سال ۵۹ تحت پوشش «نیروهای خودسر» صورت می گرفت. اما پس از درگیری های دانشگاه تهران در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به صورت علنی توسط اعضای سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب اسلامی انجام می شد. وظیفه اصلی آن ها ایجاد یک وحشت سراسری و همگانی برای اعمال کامل سلطه سیاسی و ایدئولوژیک رژیم فاشیستی-مذهبی در ایران بود.

### واکنش جامعه به کودتا و تبعات پیروزی آن

از زمستان سال ۵۹ دیگر برای خمینی و هسته اصلی قدرت در ایران شامل حزب جمهوری اسلامی، مجاهدین انقلاب اسلامی، هیئت های مؤتلفه اسلامی، جامعه روحانیت مبارز و نیروهای مسلح تحت امرشان روشن بود که مقاومت جامعه در مقابل تلاش برای اعمال همه جانبه حکومت دینمدار و فاشیستی را با ترکیبی از سرکوب قانونی، حملات تروریستی و چماقداری نمی توان پیش برد و رژیم نیازمند تک پایه شدن و یک تهاجم فاشیستی تمام عیار از طریق یک کودتای خونین است. ستاد این کودتا از فروردین ۶۰ در پادگان قصر فیروزه مستقر شد، پیش از آن مذاکرات پنهان با جناح جمهوری خواه هیئت حاکمه ایالات متحده صورت گرفته بود و کابینه ریگان در همین دوران فروش سلاح به ایران توسط اسرائیل را آغاز کرده بود که به تقویت موضع ایران در جنگ با عراق منجر می شد. رژیم برای اجرای طرح کودتا، نیازمند تک پایه شدن بود و این مساله مستلزم تسخیر نهاد ریاست جمهوری به عنوان تنها نهاد قانونی خارج از کنترل هسته اصلی قدرت بود. از این رو وجه نمادین و به اصطلاح قانونی کودتا، در برکناری ابوالحسن بنی صدر از ریاست جمهوری تجسم پیدا می کرد، اما اساس و جوهر آن، تهاجم فاشیستی تمام عیار به جامعه و آزادی های سیاسی و اجتماعی اش بود.

در مقابل این خطر، یک صف آرای بزرگ در میان نیروهای سیاسی و طبقاتی مختلف شکل گرفت که بسیار متنوع و گاه متضاد بودند. از کمونیست های انقلابی و سازمان های چپ تا حزب دمکرات کردستان، سازمان مجاهدین خلق، جبهه دمکراتیک ملی، جبهه ملی

ایران و بخش‌های حاضر در ساختار قدرت که حول بنی‌صدر جمع شده بودند. تقریباً همگی آن‌ها بر این باور بودند که در صورت تحقق کودتای فاشیستی خمینی و هسته اصلی قدرت، تمامی‌شان از دم تیغ گذرانده خواهند شد و همه دستاوردهای انقلاب ضد سلطنتی و آمل و آروزهای آن از بین خواهند رفت. روشن است که در درون این طیف وسیع، متنوع و گاه متضادی که در مقابل تهاجم خمینی ایستاده بودند، بر سر این که چگونه باید به این کودتا و تهاجم واکنش نشان داد، خطوط مختلف طبقاتی و سیاسی بروز پیدا می‌کردند. از فراخوان به تظاهرات خیابانی توسط جبهه ملی در ۲۵ خرداد (که با اعلام موقت ارتداد این جبهه توسط خمینی لغو شد) و مقاومت میلیشیای سازمان مجاهدین خلق و بعدها مبارزه مسلحانه آن‌ها علیه جمهوری اسلامی و ائتلاف‌ها و سمتگیری‌های سیاسی و بین‌المللی آن‌ها تا تداوم مبارزات مسلحانه در کردستان و بالاخره آغاز جنگ انقلابی سربداران توسط اتحادیه کمونیست‌های ایران در جنگل‌های شمال که به قیام پنجم بهمن سال ۶۰ منتهی شد.

تا آنجا که به روز ۳۰ خرداد مربوط می‌شد، ده‌ها هزار نفر در تهران، از توده‌های مردم و اعضا و کادرها و هواداران سازمان‌های مختلف (عمدتاً مجاهدین خلق) بعد از ظهر آن روز در تهران دست به یک تظاهرات مسالمت‌آمیز زدند که ده‌ها هزار تن از توده‌های مردم نیز به آن پیوستند. این تظاهرات با سرکوب خونین آن توسط نیروهای سپاه پاسداران و دیگر واحدهای مسلح حزب‌اللهی مواجه شد. گله‌های اوباش سپاه، کمیته و بسیج علناً به روی مردم آتش گشودند و صدها نفر کشته و زخمی و بیش از هزار نفر بازداشت شدند که بسیاری از آن‌ها شبانه و حتی بدون احراز هویت تیرباران شدند. کودتاچیان برای ایجاد جو ارباب و مرگ در جامعه، روزنامه‌ها عکس و اسامی دخترانی را که بدون احراز هویت اعدام شده بودند را منتشر می‌کردند و هر روز اسامی ده‌ها جوان که بدون محاکمه و بی‌خبر از خانواده‌هایشان اعدام شده بودند را اعلام می‌کردند. بنی‌صدر که یک روز بعد از مقام ریاست جمهوری عزل شد به همراه بسیاری از چهره‌های طرفدارش و رهبران مجاهدین و دیگر گروه‌های سیاسی به زندگی در اختفا روی آوردند.

اما ابعاد تاریخی روندی که با کودتای ۳۰ خرداد آغاز شد و تقریباً تا پایان دهه ۱۳۶۰ در سطوح مختلف ادامه پیدا کرد، بسیار فراتر از وقایع آن بعد از ظهر ملت‌هت‌هت بود. از فردای آن روز، ماشین کشتار و آدمکشی جمهوری اسلامی در ابعاد سراسری شروع به کار کرد و تا بهار سال بعد به قتل‌عام ده‌ها هزار نفر از مخالفین و منتقدین حکومت در زندان‌ها پرداخت. روندی که تا به امروز در ابعاد و اندازه‌های مختلف بسته به تحولات و وقایع ادامه پیدا کرده است. قوانین شرعی ضد انسانی و ضد زن یکی پس از دیگری بدون هیچ مانع قانونی یا مقاومت اجتماعی و مردمی به تصویب رسید و اعمال شدند. کودتای خرداد ۶۰ و تثبیت فاشیسم، آغاز روند اسلامی کردن هر چه بیشتر باورها و تفکرات و اخلاقیات مردم نیز بود که بارزترین آن دامن زدن به سنت وحشیانه زن‌کشی در شکل قتل‌های ناموسی بود. اما تأثیرات و نفوذ این پدیده فاشیستی در مرزهای ایران نماند. ابعاد آن فراتر از مرزهای ایران رفت و در روند متناقض و پر پیچ و خمی به تقویت ارتجاع اسلامی از طریق پیوستن قشری از روشنفکران تحصیل کرده به آنان و سربازگیری از میان تهیدستان مستأصل شهر و روستا در سراسر منطقه خدمت کرد.

سی خرداد عمده‌تاً محصول هدف و برنامه اسلامگرایان برای استقرار یک حکومت بنیادگرای شیعی بود. رژیم دینمداری که هرگز نمی‌توانست فقط بر دینمداری بنا شود و بر بستر تغذیه از پویش‌های نظام تولیدی و اجتماعی سرمایه‌داری، برای انسجام خویش باید از ابزارهای فاشیسم مدرن نیز سود می‌جست. ویژگی جمهوری اسلامی نسبت به دیگر رژیم‌های فاشیستی در ادوار و نقاط دیگر جهان، در آن است که ادغام دین و دولت محور آن بود. نظامنامه فاشیستی این رژیم همان قانون اساسی‌اش است که با استفاده از شریعت، درجات مختلفی از موقعیت اجتماعی و «حقوق» را بین شهروندان تقسیم می‌کند و نظام کیفری مجازات اسلامی، این تقسیم‌بندی‌ها را در زمینه کیفری تسری داده و تشدید می‌کند. به ویژه در رابطه با زنان و مردمی که به ادیان دیگر باور دارند یا اصلاً به هیچ دینی باور ندارند. به ویژه بهائیان که به عنوان مرتدین محکوم به زجر داده شدن از انواع و اقسام هستند. در رژیم‌های فاشیستی به آزادی‌های سیاسی و مطبوعات و دگراندیشان حمله می‌شود. هیچ محکمه تأثیرگذاری برای دادخواهی در مورد حقوق لگدمال شده وجود ندارد. رهبران فاشیست مرتباً صحبت از «دشمن» می‌کنند و بخش مهمی از مردم را «دشمن» و «جاسوس و همدست دشمن» می‌خوانند. رژیم‌های فاشیستی متوسل به بسیج جمعیت‌های مسخ شده‌ای از حواریون می‌شوند که انتقام‌جویی از مخالفین رژیم به زندگی‌شان معنای روحی و اخلاقی می‌بخشد. در جمهوری اسلامی ایران، همه چیز پس از سی خرداد ۶۰ با این محتوا پیش رفت و تمام کسانی که با این رژیم کار کردند یا فراخوان سازش با آن را دادند، خود را در این چارچوب قرار دادند.

گزارش و مصاحبه، تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، اظهار نظرات نقادانه و پیشنهاد، طرح و عکس و آثار هنری نگارشی خود را می‌توانید به ایمیل آدرس زیر ارسال کنید و در پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com  
weblog: n-atash.blogspot.com

# «انقلاب فرهنگی اسلامی» بخشی از تدارک ایدئولوژیک سیاسی کودتای خرداد ۱۳۶۰

شهرزاد مجاب

وجه اشتراک عمده‌ای میان فرمان حجاب اجباری و تحکیم کردن آن در سال ۱۳۵۹ و سرکوب دانشگاه‌ها در همان سال و آغاز اسلامی کردن «دانش» وجود دارد که من آن را «ضد انقلاب فرهنگی» می‌نامم. هر دوی این‌ها برای تثبیت حکومت تئوکراسی فاشیستی در ایران بسیار مهم بودند.

یک وجه اشتراک دیگر در پیشبرد هر دوی این‌ها است. در تحمیل هر دوی این‌ها بنیادگرایان اسلامی به ائتلاف مهمی که با جریان‌های گوناگون ملی مذهبی مانند نهضت آزادی و حتا بخشی از ملی‌گرایان داشتند تکیه کردند. همانطور که همین ائتلاف استقرار رژیم تئوکراسی و تصویب قانون اساسی اسلام‌گرایانه آن را تسهیل کرد و آن را به اصطلاح «موجه» یا «مشروع» کرد. تمام این ائتلاف‌ها در نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و تصدی‌های دولتی و حکومتی ثبت تاریخی شده است.

«ضد انقلاب فرهنگی» یکی از ستون‌های اصلی تثبیت حکومت اسلامی بود که با سرکوب جنبش پرخروش و نوپای دانشجویان و دانشگاهیان عمدتاً چپ و کمونیست، اخراج و زندانی کردن آن‌ها و نهایتاً بسته شدن چند ساله دانشگاه‌ها شروع شد. رژیم تئوکراسی بیش از چهل سال با زن‌ستیزی، تحمیل ایدئولوژی اسلامی، دانشگاه‌ستیزی در بستر روابط سرمایه‌داری افسار گسیخته دین‌زده حکومت کرده است.

در روزهای خونین زد و خورد ۳۰ فروردین تا ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران بودم. خشمگین از این همه خشونت در صحن دانشگاه که همیشه نماد «سنگر آزادی» بود، از گسترش سرکوب جنبش زنان و جنبش در کردستان که از فعالان هر دوی آن‌ها بودم، از سرکوب مطبوعات، دستگیری و اعدام رفقا مجبور به زندگی پنهانی و پرفراز و گریز از نیروهای سرکوبگر رژیم شدم.

حمله کسانی که به نام «چماقداران» شناخته می‌شدند به دانشگاه‌ها در سراسر ایران در روزهای آخر ماه اردیبهشت و اوایل خرداد ۵۹ شروع شد. در چند روز اوج این سرکوب‌ها در شیراز ۴۰۰ دانشجوی زخمی، ۲ نفر کشته شدند؛ در تهران سه نفر کشته و بیش از ۱۶۰ نفر زخمی؛ در مشهد ۳۵۰ نفر زخمی و یک نفر کشته و حداقل ده نفر در دانشگاه‌های اهواز و گیلان کشته شدند. در اعتراض به این سرکوب‌ها هیئت‌های علمی دانشگاه‌ها استعفا دادند. به دنبال این سرکوب‌ها و حاد شدن اختلافات درون چهار مرکز قدرت در آن دوره (خمینی، شورای انقلاب، بنی‌صدر و جریان نهضت آزادی که موسوم به «لیبرال» بودند و حزب جمهوری اسلامی) بود که خمینی تصمیم گرفت برای تثبیت پایه‌های قدرت خود اقدام به دو حرکت کند: (۱) چپ‌ها و کمونیست را در دانشگاه سرکوب کرده و بیرون کند. مطبوعات را تصفیه کند. جنبش زنان را سرکوب و حجاب اجباری را مستحکم کند و جنبش‌های ضد ستم ملی در میان ملت‌های تحت ستم ایران به ویژه در کردستان را سرکوب کند و (۲) دانشگاه‌ها را «اسلامی» کند و سیاست «اسلامی کردن» جامعه را به عنوان ایدئولوژی بی‌رقیب حکومت بنیادگرای اسلامی خود پیش برد.

وزارت فرهنگ و آموزش عالی در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۵۹، در روز آخر امتحانات سال تحصیلی، اعلام کرد دانشگاه‌ها به مدت نامعلومی تعطیل خواهد شد. علی‌رغم اعتراضات سراسری دانشجویان، استادان و روسای دانشگاه‌ها، خمینی در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۹ (یک هفته بعد) هفت نفر را به «ستاد انقلاب فرهنگی» منصوب کرد. این‌ها عبارت بودند از (به ترتیبی که در فرمان خمینی تحت عنوان «ضرورت یک انقلاب» آمده است): محمد جواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس‌آل احمد، جلال‌الدین فارسی، علی شریعتمداری. یکی از اولین اقدامات «ستاد انقلاب فرهنگی» تشکیل «شورای عالی جهاد دانشگاهی» بود. این شورا به قدرت‌مندترین و بانفوذترین تشکیلات درون «ستاد انقلاب فرهنگی» تبدیل شد. اختلافات ایدئولوژیک-سیاسی بین هیئت‌اداری دانشگاه‌ها، «شورای عالی جهاد دانشگاهی»، حوزه‌های علمیه و وزارت فرهنگ و آموزش عالی، جهاد دانشگاهی و سایر مراکز قدرت چنان بالا گرفت که خمینی بارها مجبور به دخالت در حل و فصل این اختلافات شد. سروش به عنوان نظریه پرداز پروژه «اسلامی کردن» علوم انسانی، نظام آموزش عالی آن هم با زور و سرکوب چه در ستاد و چه به عنوان روشنفکر دینی، بود.

براساس آمار وزارت فرهنگ و آموزش عالی تعداد مدرسین دانشگاه‌ها از ۱۶۸۷۷ در سال تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸ به ۹۵۴۲ در سال

## دانشجویان چپ و انقلابی در مقابل ضد انقلاب فرهنگی خمینی و یورش فاشیست‌های اسلامی به دانشگاه مقاومت می‌کنند.



تحصیلی ۶۲-۱۳۶۱ تقلیل پیدا کرد. یعنی در فاصله دو سال، ۷۸۳۵ نفر از تعداد مدرسین کم شد. بیانیه خمینی به نام «ضرورت یک انقلاب فرهنگی» برای «بازگشایی دانشگاه‌ها» نبود، بلکه برای بازگشایی دانشگاه‌های «اسلامی» شده بود، برای پاکسازی نیروهای چپ و کمونیست و سکولار و مجاهدین بود. هدف اسلامی کردن علوم انسانی و اجتماعی، اسلامی کردن متون درسی و روش تدریس، پذیرش گزینشی-ایدئولوژیک دانشجویان و استادان، اسلامی کردن روابط جنسیتی در دانشگاه و کلاس درس و به یک کلام برای تثبیت قدرت سیاسی یک رژیم تئوکراتیک بود.

آقای سروش چه قبل و چه بعد از کنار کشیدن از ستاد در سال ۶۲، «ستاد انقلاب فرهنگی» «هیئت مرکزی گزینش استاد» را درست کرد تا سیاست‌های استخدامی استادان را پایه‌ریزی کند. دکتر حبیبی، مصاحبه‌ای در *دانشگاه انقلاب* (شماره ۱۲، خرداد ۱۳۶۱، ص ۳) هدف این «هیئت مرکزی» را گزینش اخلاقی و ایدئولوژیک استادان می‌داند و می‌گوید که «سیاست گزینش استاد امروز سخت‌تر از انتخاب قضات برای دادگاه عالی کشوری است.» این «هیئت گزینش» از دو کمیته «تخصصی» و «اخلاقی» تشکیل شده بود و استادانی که از زیر تیغ ایدئولوژیک اسلامی «کمیته اخلاقی» رد نمی‌شدند، اگر دستگیر و زندانی نمی‌شدند، به خیل اخراجیان، بیکاران، و یا تبعیدی‌ها می‌پیوستند.

می‌توان به چند نکته کلی اشاره کرد: ۱) «انقلاب فرهنگی اسلامی» حرکت سیاسی برای تثبیت قدرت سیاسی خمینی و حامیانش بود. ۲) «ستاد انقلاب فرهنگی» ستون فقرات ایدئولوژیک-آموزشی «انقلاب فرهنگی اسلامی» بود. هیچ‌کدام از این حرکات و تشکلات سیاسی بدون درگیری‌های جدی سیاسی-ایدئولوژیک، بدون دخالت‌های مستقیم خمینی، بدون استعفا، کناره‌گیری، عزل و انتصاب امکان‌پذیر نبود.

«انقلاب فرهنگی اسلامی» بخشی از تدارک ایدئولوژیک سیاسی کودتای خرداد ۶۰ خمینی بود برای سرکوب گسترده هرگونه مقاومت در مقابل تثبیت رژیم بنیادگرای اسلامی. اعدام‌های سال ۶۱-۱۳۶۰ و سپس ۱۳۶۷ اوج این سرکوب‌ها بود. نیروهایی که بعداً موسوم به اصلاح‌طلب شدند در صف اول امنیتی و نظامی این حرکت بودند. تمام قوانین «اسلامی کردن» از آموزش گرفته تا مجازات، قضاوت، روابط جنسیتی، حجاب اجباری، فرهنگ و هنر، نشر و کل روابط اجتماعی حتی فضای عمومی از خیابان تا اتوبوس و پارک و محل کار، بازنگری و تصویب قانون اساسی با بند ولایت مطلقه فقیه نتیجه تحکیم این رژیم استبدادی-دینی بود که تا سال ۱۳۶۸ انجام گرفت.

# جمهوری اسلامی نمونه خارق العاده و بی نظیر در فساد، دزدی و غارت

کاوه اردلان

فساد تمامی سلول‌های بدن جمهوری اسلامی را درگیر کرده است. یکی از ارادتمندان به حکومت در روزنامه رسالت می‌نویسد:

«نظام اداری در هر سه قوه، مدت‌هاست... گرفتار معضل فساد در بخش‌ها و زمینه‌های مختلف شده‌اند... گاهی این مفاسد در حد فاجعه ملی تلقی شده... فساد در بخش تولید و تجارت؛ فساد در گمرکات و مناطق آزاد، فساد در بخش واردات و صادرات و رانتهای وارداتی و صادراتی و یا فساد در شیلات، فساد در... خودروسازی، پتروشیمی و فولاد و فرار مالیاتی... قاچاق انواع کالا... تقلب در فعالیت‌های عمرانی، زمین‌خواری، سندسازی برای املاک بلاصاحب، اختلاس در برخی از تعاونی‌ها مثل تعاونی فرهنگیان، فرار از رعایت قوانین فنی و مهندسی و فرار مالیاتی. فساد و تخلف در بخش خدمات عمومی از جمله تخلف و رانت‌خواری در دریافت و پرداخت مالیات، تخلف در ارائه خدمات شهری... تقلب و تبانی در خدمات نظارتی... اختلاس و رانت‌خواری در شهرداری‌ها و تخلف و اختلاس حتی در بخش‌های امدادی و محرومیت‌زدایی مثل؛ هلال‌احمر، بهزیستی و کمیته امداد، حتی دزدی از کمک‌های مردمی. فساد در بانک‌ها و مؤسسات مالی از جمله؛ اختلاس، پول‌شویی، رانت و تخلف در بانک‌ها ... سهم‌خواهی برخی از عناصر دولتی از نتیجه کار مخترعین، مبتکرین و کارآفرینان. فساد مالی و اخلاقی در بخش فرهنگی و ورزشی ... واگذاری‌های رانتی و بی‌حساب و کتاب پتروشیمی‌ها، کارخانجات و مراکز تولیدی ... فساد در قوه قضائیه از جمله رانت‌خواری و اخذ رشوه توسط برخی از قضات و مدیران و یا اخذ رشوه و تبانی و استفاده از شاهد جعلی توسط برخی از وکلا در گذشته.»

این نویسنده روزنامه رسالت در جواب به پرسش خودش که «راه‌کار برون‌رفت از این مشکل چیست؟» جواب می‌دهد «منویات رهبر!»

فساد مالی حکومتی‌ها که امروزه همه از آن باخبرند حاصل حاکمیت یک گروه از افراد به جای گروه دیگر نیست، بلکه افرادی که به حاکمیت می‌رسند حتی اگر در ابتدا نیت ثروت‌اندوزی و فساد نداشته باشند هم توسط کارکرد خودکار نظام (کارکردی که ناشی از ذات نظام است) فاسد می‌شوند و یا آگاهانه همین کارکرد خودکار نظام افراد فاسد را برگزینند. نظام یا سیستم دولتی، مجموعه‌ای از عوامل سیاسی و ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی است که در هماهنگی با هم خصلت

اگر برای از بین بردن رژیم تفوکراسی در ایران مبارزه نشود این رژیم برای تثبیت خود به سمت یک رژیم فاشیستی-اسلام‌گرا-نظامی هرچه غلیظ‌تر خواهد رفت و فجایعی وحشتناک تر از هر آن چه تا کنون علیه مخالفین خود و به طور کلی عموم مردم کرده است، در راه خواهد بود. این روند باید با مبارزات مردم متوقف و واژگون شود. نباید گذاشت فاشیست‌های امپریالیستی و نیروهای متحد آن‌ها در اپوزیسیون این مبارزه را به سمت فاشیسم امپریالیستی ببرند زیرا در این صورت هر دو تقویت خواهند شد. فضای جهان بسیار مسموم است و روندهای خطرناکی رشد کرده است. ما با رشد سرطانی بنیادگرایی اسلامی، رشد فاشیسم و نژادپرستی سفید در آمریکا، رشد مهاجرت‌سبزی و مردسالاری تهاجمی، قوی شدن جریان‌ات راست افراطی در اروپا مواجهیم و سرمایه‌داری افسارگسیخته نظامی‌گرا شرایط مساعدی برای رشد و تثبیت همه این‌ها فراهم کرده است. بدون مقابله با فاشیسم، با تثبیت قدرت رژیم فاشیستی-اسلامی در ایران، فاشیستی-هندو در هند و فاشیستی-صهیونیست در اسرائیل روبه‌رو خواهیم شد. به این روند خطرناک نباید کم بها بدهیم. امروز اگر مبارزاتی را در پیش نگیریم که راه انقلاب واقعی و سرنگونی رژیم بنیادگرای اسلامی در ایران به دست مردم و برای مردم باشد، اگر این مردمی که تمام ثروت این کشور را تولید می‌کنند، اما در فقر و فرودستی و بیکاری و بی‌حقوقی به سر می‌برند جلوی این رژیم و تمام قوانین و ارزش‌ها و فرهنگش سربلند نکنند و آرزوهای بزرگ برای ایجاد جامعه‌ای کاملاً متفاوت که فقط می‌تواند یک جامعه سوسیالیستی باشد در سر نپروراندند، اگر زنان ایران نه فقط برای خودشان بلکه برای رهایی بشریت قامت راست نکنند، با شرایط بسا سخت‌تری از دوران بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰ مواجه می‌شویم. و در این ماجرا نه فقط کل ایران متضرر خواهد شد بلکه مردم خاورمیانه هم لطمه خواهند دید.

برای دسترسی به مستندات «انقلاب فرهنگی اسلامی» به آرشیو زیر مراجعه کنید:

<https://archive.org/details/iranianculturalrevolution>

یک سیستم را تعیین می‌کنند. جمهوری اسلامی هم یک سیستم است و با آن که ویژگی‌های خود را نسبت به رژیم‌های دیگر مانند رژیم حاکم در ترکیه و پاکستان و مصر و هند دارد، اما در یک چیز با این نوع کشورها وجه اشتراک دارد. وجه اشتراکشان دولتی است که بخشی از یک سیستم یا نظام بزرگ‌تر و تابع آن است: یعنی سیستم سرمایه‌داری جهانی.

سرچشمه آنچه موجب فساد و اختلاس و رشوه خواری گسترده در جمهوری اسلامی شده است، کلیت این سیستم است و نمی‌توان آن را به این جنبه و آن جنبه جمهوری اسلامی تقلیل داد. آن چه سیاست این حکومت یا به عبارت دیگر روبنای سیاسی آن را تشکیل می‌دهد عبارت است ادغام دین و دولت و استفاده از قوانین و اخلاقیات منسوخ دینی برای اداره روابط طبقاتی استثمارگرانه و در عین حال روابط اجتماعی ستمگرانه. این روبنای سیاسی برپایه زیربنای روابط تولیدی سرمایه‌داری قرار دارد. اما این‌ها جدا از خصلت اسلامگرایی‌شان، کلان سرمایه‌داران وابسته به نظام جهانی سرمایه‌داری می‌باشند. مراکز مختلف قدرت در جمهوری اسلامی گروه‌های انحصار مالی-تجاری-صنعتی-کشاورزی هستند و هر سرمایه‌داری که بخواهد در عرصه اقتصادی بماند و توسعه و گسترش بیابد باید از یکی از این مراکز قدرت تبعیت کند و یا تحت حمایت آن‌ها باشد و از طریق رابطه با این مراکز قدرت به مراکز قدرت جهانی وصل شود. همه این بلوک‌بندی‌ها در رقابت با یکدیگر از هر فرصتی برای بسط و گسترش سرمایه‌های خود استفاده می‌کنند. از استثمار شدید و ضد انسانی نیروی کار ارزان در ایران تا استفاده بی حد و حصر از منابع طبیعی و زیرزمینی و حتی ذخایر آبی کشور. این باندهای قدرت با آن که با هم در سرمایه‌گذاری، کسب سود و سیاست رقابت دارند اما در استثمار مردم و تهاجم به حقوق پایه‌ای آنان با یکدیگر متحد و شریک‌اند. به طور کلی، این مجموعه همواره باید بند نافش به کارکردهای نظام سرمایه‌داری جهانی متصل باشد زیرا در غیر این صورت نمی‌تواند شکل طبقه حاکمه به خود بگیرد. طبقه حاکمه کشورهای تحت سلطه، در همه جای دنیا در ارتباط با سوخت و ساز نظام سرمایه‌داری جهانی و سیاست‌های قدرت‌های امپریالیستی شکل می‌گیرند.

تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران، به طور مستقیم و غیر مستقیم سلامت و معیشت مردم را نشانه گرفت اما مراکز ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی از آن سودهای کلان برده‌اند. چون ابزار تولید ثروت در این کشور از کارخانه و زمین و آب و کوه و معدن و دریا و بنادر و مرزهای هوایی و زمینی و غیره و به طور کلی مراکز حیاتی اقتصادی این کشور تحت تسلط مراکز قدرت سیاسی و خانواده‌های حکومتی از آیت‌الله‌ها تا نظامیان تا امنیتی‌ها تا تجار بزرگ - از همه جناح‌ها است. نظام مالی و بانکی کشور در دست مراکز اقتصادی مانند قرارگاه خاتم و بنیاد تعاون سپاه و ستاد اجرایی فرمان امام است که هر یک صدها زیر مجموعه دارند. این‌ها از طریق بازی‌های مالی می‌توانند در فاصله ۲۴ ساعت دارایی‌های اندک کارمندان و بازنشسته‌ها را از دست آن‌ها درآورند. این‌ها بخشی از یک روابط بین‌المللی طبقه سرمایه‌داری جهانی هستند. شرکای بین‌المللی بزرگ (مانند سرمایه‌های انحصاری قدرت‌های امپریالیستی) با «هر کسی» وارد «شراکت» نمی‌شوند؛ بلکه با کسانی شریک می‌شوند که قدرت سیاسی و کنترل این کشورها به مثابه «پایگاه»، دارایی اصلی آنان است. قدرت تأثیرگذاری بر سیاست‌ها و داشتن مالکیت یا کنترل بر معادن و کوه‌ها و دریاها و از همه مهمتر بر بانک مرکزی را دارند که به پشتوانه داشتن حکم بر یک کشور می‌تواند پول چاپ کند و از این طریق جیب مردم را خالی کند. باندهای مختلف حکومت در دلالی اقتصادی و سیاسی و امنیتی برای کشورهای امپریالیستی آمریکا و اروپا و چین و روسیه و ژاپن و برخی کشورهای دیگر مانند اسرائیل و عربستان، حتی با هم مسابقه گذاشته‌اند. باید تأکید کنیم که این‌ها نتیجه «فساد» نیست بلکه حاصل کارکرد خودکار این سیستم است که از ذاتش برمی‌خیزد و به همین علت این نظام اصلاح‌ناپذیر است و باید از شر آن خلاص شد.

### ایلغار اقتصادی با پشتوانه تفنگ و موشک

اما ابعاد فساد در نهادها و شاخه‌های مختلف درون مرزی و برون مرزی سپاه پاسداران بسیار گسترده است و آن را به باندهای مافیایی قدرتمند در کشورهای دیگر از جمله ترکیه و لبنان و عراق تا آمریکای لاتین متصل می‌کند. سپاه قدس تحت نام «امنیت جمهوری اسلامی» توان اقتصادی داخل کشور را به طرزی هولناک ویران کرد و آخرین بنیان‌های تولید کار و امرار معاش برای جمعیت هشتاد میلیونی را از میان برد که سیاست «دور زدن تحریم‌ها» یکی از آن‌ها بود. گستره این «دور زدن» از فروش نفت در وسط دریاها هست تا بیرون بردن ثروت‌های کشور به شکل دلار و طلا و «شستشوی» آن‌ها از طرق مختلف و حتی تبدیل سرداران و سپاهیان سابق به تجار و سرمایه‌گذاران شرکت‌های صنعتی و عمرانی و حفاری ثبت شده در کشورهای مختلف آفریقایی و آسیایی مانند کنیا و سریلانکا. به طور خلاصه می‌توان آن را به صورت «سیاست انتقال سرمایه به خارج از کشور» فشرده کرد و این حوزه‌ای است که وابستگان هر دو جناح «اصولگرا، اصلاح‌طلب» از آن سود جسته‌اند.

جنگ‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی یکی از بزرگترین خون‌ریزی‌های اقتصادی جمهوری اسلامی را به بار آورده است. به گفته استفان



# به یاد خیزش مردمی خرداد ۱۳۷۱ مشهد

ستاره مهری

نهم و دهم خرداد سال ۱۳۷۱ را نباید فراموش کرد. شورش مردم محروم محله طبرسی (کوی طلاب) شهر مشهد علیه ماشین تخریب شهرداری که قصد جانشان را کرده بود. بولدزهای شهرداری، خانه را بر سر خانواده‌ها آوار کردند و خشم مردم شعله کشید. مردم از محله پا بیرون گذاشته و خیزش خود را به بخش‌های وسیعی از شهر مشهد کشاندند و با نیروهای امنیتی درگیر شدند. ساختمان‌های نماد حاکمیت را به آتش کشیدند و قشرهای دیگری از مردم مشهد به آن‌ها پیوستند. این حرکت اعتراضی تبدیل به خیزشی شد که لرزه بر جان سران رژیم انداخت و آن‌ها با تمام قوای امنیتی و نظامی سپاه و بسیج و نیروی انتظامی با دستور خامنه‌ای و رفسنجانی به میدان آمدند تا مردم را به خون بکشند.

عصر روز شورش، «شورای عالی امنیت ملی» جلسه‌ای تشکیل داد. رفسنجانی در صفحه ۱۰ کتاب خاطرات سال ۱۳۷۱ خود در ارتباط با حوادث خرداد مشهد نوشت: «دیشب شرارت تا ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب ادامه داشته... رهبری با احضار وزرای مربوط، دستور سخت‌گیری داده‌اند». برای عملی کردن دستور خامنه‌ای، رئیس وقت قوه قضائیه (محمد یزدی) در ۱۱ خرداد ۱۳۷۱ وعده داد که به پرونده شورش مشهد به طور فوق‌العاده رسیدگی کرده و برای «مجازات شورشگران» به سرعت دست به کار خواهد شد. یزدی همچنین در اجلاس مسئولین قوه قضائیه گفت: «قضات مجربی با ابلاغ ویژه، مأمور رسیدگی به اتهامات مباشرین و مسببین حادثه اخیر مشهد شدند». و قاضی مجرب و ویژه وی برای اعدام، کسی نبود جز سید ابراهیم رئیسی که در آن زمان دادستان تهران و ۳۳ ساله بود. رئیسی با «کارآمدی» فوق‌العاده در عرض یازده روز بدون رعایت هیچ‌گونه آیین‌نامه‌های دادرسی کیفری، چهار نفر از ساکنان محله طبرسی به نام‌های غلامحسین پور شیرزاد، جواد گنجی خانلو، حمید جاوید و علی صادقی را به اعدام محکوم کرد. متهمان نه اجازه ملاقات داشتند و نه حق وکیل. این درحالی است طبق قوانین تصویب شده از سوی «مجمع تشخیص مصلحت» در تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۷۰، «هرگاه محکمه‌ای حق وکیل گرفتن را از متهم سلب نماید، حکم صادره فاقد اعتبار قانونی بوده و برای بار اول موجب مجازات انتظامی درجه ۳ و برای مرتبه دوم موجب انفصال از شغل قضایی می‌باشد».

دو روز پس از خیزش مشهد، عبدالله نوری وزیر کشور وقت و از اصلاح‌طلبان بعدی، اعلام کرد «با شدت هرچه تمام‌تر با این نوع حرکات برخورد می‌کنیم... بروز این حوادث، ناشی از رأفت و رحمت بیش از حدی است که دولت اسلامی ابراز داشته است که منجر به جری شدن برخی از ارادل و اوباش شده است» (روزنامه اطلاعات. ۱۱ خرداد ۱۳۷۱) در همان روز علی خامنه‌ای در مقابل نمایندگان مجلس ساکنان محله طبرسی را «...یک قشرِ رذلِ اوباشِ چاقوکش که... دستگاه‌های انتظامی مثل علف هرزه باید این‌ها را بکنند و درو کنند و دور بیندازند» خواند. خامنه‌ای ریشه عصبانیت و شورش مردم را «وابستگی به خارج» و مجاهدین دانست. روح‌الله قاسمزاده، در گزارش مستند خود از مصطفی یزدی (معاون سیاسی-امنیتی وقت استانداری خراسان) نقل می‌کند که «نیروهای غافلگیر شده اداره اطلاعات استان سعی می‌کردند حادثه را برنامه‌ریزی شده قلمداد کنند... حدود هشتصد نفر را دستگیر کرده بودند. معاون مدیرکل اطلاعات گفت: این‌ها را منافقین [سازمان مجاهدین] سازماندهی کرده‌اند، بیشترشان کفش کتانی به پا دارند. به او گفتم، کتانی نشان‌دهنده تهیدستی آن‌ها است نه علامت سازماندهی. بعد معلوم شد حتی یک نفر هم پیدا نکرده بودند که فامیل درجه سه او وابسته به منافقین [سازمان مجاهدین] باشد، اما فرزند رزمنده و شهید در میان آنان وجود داشت...»<sup>۱</sup> جنتی استاندار وقت خراسان هم در مصاحبه‌ای اعتراف کرد که وزارت اطلاعات حدود دو ماه از این بازداشتی‌ها بازجویی می‌کرد و نهایتاً هیچ سندی مبنی بر وابستگی این‌ها به گروه خاصی از مخالفین جمهوری اسلامی را نیافتند.

حاشیه‌های فقیر و محروم شهر مشهد، یک سوم جمعیت شهر را در خود جای می‌دهد. ویژگی بسیاری از حاشیه‌نشینان این است که به طور مستقیم با قشر انگل روحانیت شیعه و تشکلات آن‌ها روبه‌رو هستند. یکی از بزرگ‌ترین این انگل‌صفتان مذهبی، کارتل سرمایه‌داری «آستان قدس رضوی» است. در خراسان، آستان قدس حاکم مطلق است. بیش از ۸۵ درصد اراضی مشهد، تمام شهرستان سرخس، ۵۰ درصد از شهرستان چناران موقوفه آستان قدس است.

محله طبرسی (کوی طلاب) یکی از این محلات است که هزاران نفر از کارگران کارخانجات اطراف، کارگران ساختمانی و فصلی و مهاجرین روستایی را در خود جای می‌دهد، همانطور که حاشیه‌های کلان شهرهای دیگر مانند تهران و اصفهان و شیراز. تخریب خانه‌های محله



طبرسی در سال ۷۱ تحت عنوان گسترش خانه «امام غریب» انجام شد. خامنه‌ای در فروردین ۱۳۷۱ در سفر به مشهد، به واعظ طبسی که تیول دار آستان قدس بود و بعد از او ابراهیم رئیسی و امروز احمد مروی جای او را گرفتند، گفت که وضع حرم را «آبرومندانه و در شأن امام بود که استاندار وقت خراسان علی جنتی (وزیر ارشاد دوره اول ریاست جمهوری روحانی) دستور تخریب خانه‌های محله طبرسی را داد. زمین خواری اسلامگرایان در ایران، عمدتاً طبق شرع و قوانین آن انجام می‌شود و طبق

شرع قشر انگلی آخوندها و بازوهای نظامی و اداری و امنیتی آن‌ها تبدیل به سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ می‌شوند.

بولدوزرها و لودرها که از سوی نیروهای امنیتی پشتیبانی می‌شدند به محله هجوم آوردند و تخریب و کشتار کردند. دانش آموزی به نام عباس فوقانی در نتیجه اصابت گلوله به صورتش کشته شد و عده‌ای از اعضای خانواده‌ای که در مقابل بولدوزرها مقاومت کرده بودند زیر آوار دفن شده و کشته شدند. واکنش ساکنین در مقابل این تجاوز جنایتکارانه، قیام بود. شعله‌های خشم و اعتراض مردم به محله‌های اطراف سرازیر شد و تبدیل به حرکتی اعتراضی شد که مشهد را از کنترل حکومت خارج کرد. در همان گزارش می‌خوانیم: «مردم ماشین تخریب شهرداری را واژگون و در ساعت ۱۰ صبح آتش زدند... همچنین در تجمع میدان خاکی طبرسی، در اولین رگبار مأموران، یک حاشیه‌نشین اهل چابهار نیز به ضرب گلوله کشته می‌شود و زن میانسالی زخمی می‌گردد. باین حال، به روایت شاهدان عینی در تیراندازی‌ها ۱۶ نفر کشته شده‌اند... جمعیت خشمگین از مسیر بلوار طبرسی اول به طبرسی دوم رفته و پس از آتش‌زدن کلانتری دریادل سلاح‌ها را برمی‌دارند. در پل اول طلاب کلانتری دیگری را خلع سلاح و یک بانک را به آتش می‌کشند. مردم با تسخیر کلانتری‌های ۳ و ۴ ضمن مسلح شدن و به آتش کشیدن آن‌ها، بیسیم‌ها را از کار می‌اندازند. شدت حمله به کلانتری چهارم (بلوار طبرسی) به حدی بود که رئیس کلانتری با لباس مبدل با مردم اعلام همبستگی می‌کند. حال معترضان با عبور از پل کوی طلاب، درگیری را به مرکز شهر کشانده‌اند. علاوه بر تصرف و به آتش کشیدن کلانتری ۳ و ۴، معترضان مشه‌دی تابلوهای پایگاه بسیج را واژگون و آتش زدند... وحشتی بی‌سابقه بر نیروهای امنیتی و مقامات سیاسی مشهد حکم فرما شد. جنتی استاندار خراسان این وحشت را چنین توصیف می‌کند: «مسئولان نظامی را پیدا نمی‌کردیم... بعد مردم به یک پاسگاه نیروی انتظامی حمله کردند. مأموران از فرط رعب و وحشت، تسلیم شدند... نیروی انتظامی خود را باخته بود، سپاه و ارتش هم در آن فاصله به این راحتی نمی‌توانستند نیرو جمع کند». ۲۷ سال بعد از ماجرا ریسمانچیان فرمانده وقت نیروی انتظامی خراسان در مصاحبه با روزنامه شرق اعتراف کرد که در آن روز بسیاری مسئولان به خاطر ترس از خشونت مردم، خودشان را مخفی کردند. این درحالی بود در آن سال، فارغ از سپاه، بسیج و عوامل اطلاعات، تنها نیروی انتظامی ۲۶۵۰۰ نیرو در خراسان داشت...»

برخی از اماکن دولتی و مراکز مالی و نظامی که در جریان این خیزش به آتش کشیده شد عبارت بودند از: شعبه مرکزی بانک ملت، ساختمان اداره کل دارایی، ساختمان تبلیغات اسلامی، ساختمان اجرای احکام دادگستری، تعاونی آستان قدس و پاساژ مرکزی قدس وابسته به آستان قدس، چندین بانک‌های دولتی در شهر.

قیام مشهد در دو روز سرکوب شد. اما فریاد اعتراضات خیزش‌های دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸، ندای خشم قیام مشهد را ۳۰ سال پس از آن دوباره زنده کرد. در واقع شورش مشهد و در همان سال شیراز و سه سال بعد در اسلام شهر و غیره طلایه‌داران خیزش‌های دی و آبان بودند.

معضل فقر و بی حقی و گرفتار آمدن در دست سرمایه‌داران و زمین‌داران شریعت که مجوز «الهی» برای غارت مردم دارند، فقط در نتیجه یک انقلاب کمونیستی و استقرار دولت جمهوری سوسیالیستی نوین به جای جمهوری اسلامی حل خواهد شد. همین کارگران تهیدست و تهیدستان شهری همراه با کارگران مهاجر و آواره، پتانسیل آن را دارند که نیروی ضربت و گشاینده راه این انقلاب باشند.

در سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران»<sup>۳</sup> آمده است که پس از پیروزی این انقلاب یک «شورای حکومت موقت» تشکیل خواهد شد که دست به اقدامات عاجل برای تأمین رفاه و آزادی‌های اساسی خواهد زد. از جمله این که تمام اموال نهادها و مؤسسات دینی مصادره خواهند شد. از نهادهای دینی مانند آستان قدس و دیگر تولیدهای مراکز مذهبی و دارایی‌های موقوفی سلب مالکیت شده و کلیه مؤسسات صنعتی و تجاری و کارخانه‌ها و اراضی کشاورزی آن‌ها مصادره خواهد شد و به دست شوراهای کارگران و کارکنان و دهقانان فقیر و بی‌زمین در هر منطقه اداره خواهند شد. هرگونه دخالت مراکز دینی در امور اقتصادی و اجتماعی ممنوع خواهد بود و همه ساکنان کشور اعم از شهروند یا مهاجر از حق تغذیه مناسب، سرپناه، درمان و آموزش برخوردار خواهند شد. و «شورای حکومت موقت» با استفاده از دارایی‌های مصادره شده این نیازها را تأمین خواهد کرد.

### یادداشت‌ها:

۱- روح الله قاسم زاده، فرمان «سخت‌گیری» خامنه‌ای و نقش ابراهیم رئیسی بعد از قیام کوی طلاب مشهد. جمعه ۲۱ خرداد ۱۴۰۰ - ۱۱ ژوئن ۲۰۲۱

۲- همان

۳- حزب کمونیست ایران (م ل م) (۱۳۹۶) مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران. نشر اینترنتی در وبسایت cpimlm.org

### ادامه «جمهوری اسلامی نمونه فساد...»

دو میستورا فرستاده سازمان ملل در سوریه، هزینه جمهوری اسلامی برای جنگ سوریه سالانه ۶ میلیارد دلار است.<sup>۳</sup> محقق در اندیشه‌د بریتانیایی «چات هام هاووس» رقم کلی آن را ۱۰۵ میلیارد دلار برآورد کرده است.<sup>۴</sup> این هزینه‌ها حتی پس از به اصطلاح «شکست دادن داعش» ادامه یافت و در واقع، سپاه قدس کیسه بزرگی برای آن دوخته بود. به طوری که قاسم سلیمانی در نامه معروفش به خامنه‌ای در مورد «شکست داعش» اعلام کرد که بازسازی سوریه نیازمند پانصد میلیارد دلار است که ایران باید به دوش بکشد. طبق تحقیقات مفصل «چات هام هاووس» که قبل از کشته شدن قاسم سلیمانی در سال ۲۰۲۰ صورت گرفته، سیاست جمهوری اسلامی در سوریه «تبدیل نفوذ نظامی به نفوذ اقتصادی» است به این شکل که نظامیان سپاه قدس در شراکت با بخش خصوصی سوریه «از پایین» به گسترش نفوذ اقتصادی می‌پردازند؛ در حالی که روسیه «بازسازی سوریه» را از طریق محکم کردن دستگاه باند بشار اسد و رژیم او پیش خواهد برد.<sup>۵</sup>

زمانی که شاخه‌های اقتصادی قدرتمند در جمهوری اسلامی را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که گروهبندی‌های مالی/نظامی حول جنگ‌های منطقه‌ای، حول دور زدن تحریم‌ها، موشک‌سازی و سرکوب داخلی شکل گرفته‌اند. به عبارت دیگر، ایلغار اقتصادی با پشتوانه تفنگ و موشک. فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و نابودی محیط زیست حیات ده‌ها میلیون نفر را به خطر انداخته است. در این نظام، از نقش‌های متفاوت دولت فقط ستون فقرات سرکوب پلیسی آن «کارآیی» دارد. مهم‌ترین رشته‌ای که جمهوری اسلامی در آن کادر پروری کرده است، در زمینه جاسوسی علیه مردم، سرکوب پلیسی و عوامفریبی دینی و تولید و پخش دروغ رسانه‌ای است. این وضع برای هیچ کس، نباید جای شک بگذارد که هیچ راه دیگری برای نجات جامعه از این اوضاع ترسناک و بسیار بدتر از این، وجود ندارد مگر سرنگون کردن جمهوری اسلامی.

### یادداشت‌ها:

۱- روزنامه رسالت. چگونه غول فساد اقتصادی را نابود کنیم؟ ۲۲ تیر ۱۳۹۹

۲- بازدید حسن خمینی از سد اوپامایا در سری لانکا. سال ۱۳۹۵

3- Iran Spends Billions to Prop Up Assad, Bloomberg, by Eli Lake 9 June 2015

4- Iran's ambitious post-war reconstruction in Syria--March 5, 2019

5- Sinan Hatahet Middle East and North Africa Programme | March 2019 Russia and Iran: Economic Influence in Syria Chatham House the royal institute of international affairs

# هزاره ها و ستم ملی در افغانستان معاصر

توضیح: این نوشته بر اساس صحبت‌های تعدادی از رفقای طرفدار سنتز نوین کمونیسم در جنبش افغانستان موسوم به «جکنا» (جنبش کمونیسم نوین افغانستان) در یکی از اتاق‌های کلاب هاوس در اواخر ماه خرداد تنظیم و پیاده شده و در اختیار ما قرار گرفته است. در این شماره و شماره بعدی نشریه آتش، به ترتیب دو بخش از این سخنرانی‌ها را منتشر می‌کنیم. شماره اول بیشتر به کیستی ملت هزاره و تاریخچه ستم بر آن‌ها در افغانستان پرداخته و در شماره بعد بیشتر به بحث چگونگی مواجهه با ستم ملی در افغانستان می‌پردازد. نشریه آتش

به دنبال حملات تروریستی چند ماه اخیر در کابل و کشته شدن شمار زیادی از نفوس ملکی در این جنایات و به خاطر این که بیشتر جانباختگان این جنایات از مردم هزاره بودند؛ هشتک انگلیسی «نسلکشی هزاره‌ها را متوقف کنید» (Stop Hazara Genocide) به ابتکار شماری از کاربران فضای مجازی در توئیتر، فیس بوک و اینستاگرام براه افتاد که برای چند روزی به یکی از ترندهای توئیتر فارسی هم تبدیل شد و صدها هزار نفر از کاربران افغانستانی، ایرانی و تاجیک در آن اشتراک کردند. استدلال طرفداران نظریه نسلکشی هزاره‌ها در افغانستان امروز این است که «غیر نظامیان هزاره به صورت روزمره و هدفمند و بدون این که با گروه اتنیکی یا مذهبی خاصی درگیر جنگ باشند، فقط به حیث هزاره و شیعه بودنشان غرض حملات تروریستی طالب، داعش یا دیگر گروه‌های اسلامی و شوینیستی قرار می‌گردد» یا این که «وقتی یک نفر پشتون یا تاجیک اسیر طالبان شود، اگر طرفدار دولت نباشد و ضدیت خود با طالب را اعلام نکند، او را نخواهند کشت. اما اگر یک نفر هزاره اسیر شود، فقط به جرم هزاره بودن و شیعه بودن (جدا از این که اصلاً مذهبی باشد یا نه) اعدام خواهد شد».

اما بسیاری از کاربران، به ویژه ایرانی‌ها پرسان می‌کردند که «هزاره‌ها کیستند و چرا مورد نسل کشی قرار گرفته‌اند؟». این نوشته متوجه این سؤال است و به طور موجز به مسأله ستم ملی بالای هزاره‌ها در افغانستان معاصر می‌پردازد.

## هزاره‌ها و هزاره‌جات

بر اساس آخرین سرشماری همگانی در افغانستان (۵۰ سال پیش!) هزاره‌ها پس از پشتون‌ها و تاجیک‌ها بیشترین تعداد ساکنان افغانستان را تشکیل می‌دهند. بر اساس احصائیه‌های غیر رسمی نزدیک به ۹ میلیون هزاره در افغانستان زندگی می‌کنند و بیشتر در مناطق مرکزی یعنی کابل و هزاره جات یا هزارستان (شامل ولایت‌های مرکزی بامیان، دایکندی، غور، غزنی، روزگان، پروان، میدان، بلخ، سمنگان و سرپل) ساکن هستند. زبانشان فارسی دری (گویش هزارگی) و مذهبشان اکثراً شیعه و تعدادی هم مسلمان اهل سنت است. هزاره‌ها به جز افغانستان در کوئته پاکستان، خراسان ایران (خصوصاً مشهد)، هند و صفحات جنوبی روسیه مقیم هستند و بسیاری از هزاره‌های افغانستان به کشورهای مختلف (خاصاً ایران، ترکیه و اروپا) مهاجرت کردند.

درباره از منشأ تاریخی هزاره‌ها نظرات مختلفی در بین متخصصین وجود دارد. برخی آن‌ها را ساکنان بومی مناطق مرکزی هندوکش از دوران باستان و پیش از حمله اسکندر مقدونی می‌دانند. تعدادی معتقدند آن‌ها بقایای پادشاهی کوشانی (قرن اول عیسوی) هستند. از نظر برخی، هزاره‌ها از قبایل ترک شرق آسیا بودند که پیش از حمله مغول به فلات پامیر در افغانستان امروزی سکونت داشتند. عده‌ای باورمند هستند که آن‌ها از ترکیب و ازدواج و زاد و ولد مغولان و تاجیکان به وجود آمدند و به خیال عده‌ای دیگر آن‌ها بقایای قبایل مغول هستند. در هر صورت هزاره‌ها کم از کم قرن‌ها است که در هزارستان (مناطق مرکزی افغانستان امروزی) سکونت دارند و ساکنین اصلی این مناطق محسوب میشوند.

## دولت متمرکز و ستم ملی در افغانستان

نخستین دولت متمرکز و سراسری افغانستان در دوران سلطنت عبدالرحمن خان از پشتون‌های بارکزی در سال‌های ۱۸۸۰-۱۹۰۱ عیسوی با توافق و حمایت بریتانیا در مقابل روسیه تزاری اساس گذاری شد. دولتی که نیمه مستعمره امپریالیسم انگلستان بود. عبدالرحمن قبایل شورشی و پراکنده پشتون را سرکوب کرد و به شمال و مرکز کوچاند و جایگیر کرد. پس هرات و ولایات شمالی اوزبیک و ترکمن

را مطیع کرد و سپس علیه هزاره‌ها اعلام جهاد کرد و با کشتار طوایف هزاره سرانجام آن‌ها را نیز به اطاعت از دولت مرکزی واداشت.

برتری دادن پشتون‌ها بر دیگر ملت‌های ساکن جغرافیای افغانستان از ویژگی‌های دولت نیمه مستعمراتی و متمرکز جدید در افغانستان معاصر بوده است. مانند بسیاری از دولت‌های نیمه مستعمراتی و متمرکز آن دوران در ایران، عراق، بعدها جمهوری ترکیه و پاکستان که با برتری دادن به یک تبار و ملت خاص و انکار و سرکوب دیگران شکل گرفتند. انگلیس‌ها به عبدالرحمان خان گفتند که مردم آهنین افغانستان به امیر آهنین نیاز دارند و امیر آهنین باید آگاه باشد که اتحاد بین اقوام افغانستان بر ضد منافع امیر (که در واقع منافع امپریالیسم انگلستان بود) است.

به قسمی که بیشتر کرسی‌ها و مقام‌های قدرت در اردوی نو و بیروکراسی دولت در دست پشتون‌ها و پس آن تر تاجیک‌ها بود. دیگر ملت‌ها به شمول هزاره‌ها، اوزبیک‌ها، ترکمن‌ها، نورستانی‌ها، ایماق‌ها ووو به درجات مختلف از دسترسی به منابع قدرت در دولت نو محروم شدند. نورستانی‌ها که بیشتر بودایی مذهب بودند به حیث «کافر» مورد ایلغار قوای اردوی عبدالرحمن قرار گرفته و به اجبار مسلمان شدند. از آنجا که هزارستانی‌ها جمعیت کلان همبسته را تشکیل می‌دادند، سرکوب کردن آن‌ها کار ساده نبود. به خاطر از این عبدالرحمن خان به حیث «امیر اسلام» برای هزاره‌ها هم فتوی «جهاد علیه کفار» از ملاهای حنفی گرفت و مناطق محل سکونتشان غرض حملات «عساکر اسلام» شد. اردوی مرکزی به کشتار، اعدام، زندانی کردن، شکنجه و کوچاندن هزاره‌ها مصروف شد. ۶۲ فیصد از جمعیت هزاره‌ها به دست اردوی عبدالرحمن کشته و تبعید شدند و بسیار از آن‌ها به اسارت در آمدند که پس به عنوان برده به فروش رسیدند. زمین‌ها و محل زندگی هزاره‌ها از سوی دولت مرکزی به عنوان «تیول» به کوچی‌های (عشایر) و قبایل پشتون داده شد و ترکیب جمعیتی این مناطق بیخی تغییر کرد و نام مناطق و قریه‌ها و شهرها به اسامی پشتون بدل شد و روند «پشتونیزه» کردن هزارستان مانند دیگر مناطق غیر پشتون آغاز شد. هزاره جات به بازار برده فروشی اردوی امیر عبدالرحمن تبدیل شد و بسیار از زنان و مردان و اولادهای هزاره به حیث برده به فروش می‌رسیدند. تازه در زمان حبیب‌الله خان (سلطنت از ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۹) بود که خرید و فروش بردگان هزاره لغو شد. اما ستم ملی بالای سر هزاره‌ها ادامه پیدا کرد. توهین به هزاره‌ها در ادبیات کوچه و بازار و یومیة جامعه رایج بود و نژادپرستان پشتون آن‌ها را «وصله ناجور» جامعه افغانستان می‌دانستند. این مساله فقط برای هزاره‌ها نبود و در مورد دیگر تبارها و ملل غیر پشتون هم به کار می‌رفت اما در مورد هزاره‌ها به صورت مضاعف بود. ضرب المثل «تاجیک‌ها به تاجیکستان بروند، اوزبیک‌ها به اوزبیکستان بروند و هزاره‌ها به گورستان» در لسان بسیاری از شوینیست‌های پشتون رایج بود. هویت «افغان» با برتری ملت پشتون به عنوان هویت مشترک همه ملل ساکن جغرافیای افغانستان جدید ساخته و به دیگران تحمیل شد. اما به علت دری بودن زبان بیروکراسی در افغانستان، دو زبان فارسی دری و پشتون رسمیت داده شدند و دیگر زبان‌های ترکمنی، بلوچی، اوزبکی، پامیری و غیره در مکتب‌ها و لیسه‌ها ممنوع بود.

این تبعیض در ساحت اقتصاد هم وجود داشت. به طور سیستماتیک هزاره‌ها از دسترسی به آموزش دانشگاهی و پست‌های دولتی و مدیریتی و ممنوع بودند و عملاً در مشاغل زراعت و کارگری مصروف می‌شدند. یکی از فرمان‌های دولت داود خان این بود که «پنج متر از جوی آب به بالا مال دولت است!» یعنی در مناطق هزاره نشین که همه کوه و کوهستان است، تنها پنج متر از دوطرف جوی آب از هزاره است، بقیه از دولت که کوچی‌ها از آن استفاده می‌کردند!

در زمان حاکمیت حزب دمکراتیک خلق افغانستان، یعنی دولت دست‌نشانده سوسیال امپریالیسم شوروی، اگر چه تظاهر به «برابری همه ملل افغانستان» می‌شد و برخی چهره‌های هزاره مانند سلطان علی کشتمند به وزارت و نخست‌وزیری هم رسیدند اما روابط سیاسی و اجتماعی بر اساس برتری پشتون‌ها ادامه پیدا کرد. بسیاری از روشنفکران هزاره که در سازمان‌های مائوئیست و منتقد و مخالف حزب خلق سازماندهی شده بودند، دستگیر و زندانی و اعدام شدند. اما در دوران کارمل و نجیب، تاکتیک دولت برای متحد کردن هزاره‌ها و جدا کردن‌شان از دیگر احزاب و گروه‌های جهادی بود و با دادن امتیازاتی به فتودال‌ها و ملاهای هزاره و دولت سعی می‌کرد کمی موقعیت هزاره‌ها را مقبول تر از قبل کند و قریه‌ها و مناطق آن‌ها را کمتر از دیگر مناطق مورد بمبارد و حمله قرار دهد و حتی یگان وقت قسمی از خودمختاری هم در برخی از مناطق هزاره‌جات از طرف دولت تحمل می‌شد.

پس از سقوط رژیم خلقی‌ها و آغاز جنگ‌های داخلی میان گروه‌های جهادی، باز هم مساله ستم و تبعیض علیه هزاره‌ها رایج بود. برخی از گروه‌های اسلامگرای جهادی مانند «حزب اسلامی افغانستان» به رهبری گلبدین حکمتیار و «اتحاد اسلامی برای آزادسازی افغانستان» به رهبری عبدالرب سیاف از سنی‌های بنیادگرا و ضد شیعه بودند و بیشتر اعضای آن از پشتون‌های بنیادگرا هم بودند. آن‌ها در دوران جنگ‌های داخلی کابل، حملات مرگباری به نفوس ملکی هزاره می‌کردند و اعدام و شکنجه و تجاوز به زنان هزاره از جنایت‌های هر روزه‌شان بود. با آمدن طالب، وضعیت هزاره‌ها هر روز بدتر و وخیم‌تر از روز قبل شد. بسیاری از آن‌ها به حیث کافر و زندیق زندانی و تیرباران شدند و تقریباً منطقه‌ای در افغانستان وجود نداشت که از تیررس ظلم‌های طالب به مردم هزاره در امان باشد.

پس از سال ۲۰۰۱ و اشغال افغانستان، دولت دست نشاندۀ امپریالیسم آمریکا سعی کرد از استراتژی دولت خلقی‌ها و کارمل برای متحد کردن هزاره‌ها استفاده کند و به آن‌ها امتیازاتی بدهد، اما اساس روابط برتری پشتون‌ها و فرودستی هزاره‌ها ماندگار بود. به قسمی که امروز دولت غنی متهم است که اقدام مشخصی برای جلوگیری از حملات تروریستی با هدف نسلکشی هزاره‌ها کردن نمی‌تواند یا نمی‌خواهد.

### سیاستمداران و روشنفکران هزاره

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ روشنفکران هزاره بیشتر جذب اندیشه‌های مترقی و مارکسیستی و خاصاً مائوئیسم می‌شدند. به خاطر از این که ناسیونالیسم پشتون در میان چپ‌های طرفدار رویونیسم روسی و مشخصاً جناح خلق «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» رایج بود و توجه خاصی به موضوع ستم ملی و تبعیض ملی در افغانستان نمی‌شد. «سازمان جوانان مترقی» به عنوان اولین تنظیم و سازمان با گرایش مائوئیستی در افغانستان توسط داکتر اکرم یاری و برادرش صادق یاری که هر دو در امریکا تحصیل کرده و متأثر از چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) بودند، اساس گذاری شد.

جنبش مائوئیستی افغانستان تا پیش از حمله سوسیال امپریالیسم شوروی توانست در میان جوانان و روشنفکران مترقی زیادی پایه بگیرد. اما رهبران این جنبش نوپا یا مانند استاد اکرم یاری توسط رویونیست‌های خلقی و پرچمی در زندان اعدام شدند و یا مانند سیدال سخندان توسط اسلامگرایان ترور شدند. به علاوه اشکالات سیاسی و فکری و نداشتن یک خط سیاسی و ایدئولوژیک منسجم (که اساساً نتیجه سردرگمی تئوریک در جنبش نوین کمونیستی پس از شکست سوسیالیسم در چین در سال ۱۹۷۶ بود) نتوانست به یک نیروی قدرتمند در مقابل امپریالیسم روس و اسلامگرایان وابسته به امریکا و غرب تبدیل شود. به خاطر از عدم وجود یک حزب کمونیست و نیروی مترقی، مبارزات توده‌های مردم علیه اشغالگری شوروی، شکل قبیله‌وی و مذهبی به خود گرفت و به شرایطی پا داد که نیروهای ارتجاعی از هر منطقه و ملت، رهبری و کنترل مبارزات و مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم را بر عهده گرفتند. این مساله همچنین باعث شد کشورهای مجاور یعنی پاکستان و ایران و قدرت‌های منطقه مانند عربستان سعودی و سازمان‌های امنیتی و جاسوسی امریکا و انگلیس به تربیه و اكمال احزاب و گروه‌های اسلامگرا و ارتجاعی طرفدار خود بپردازند.

جمهوری اسلامی ایران هم تلاش کرد در هزاره‌جات و میان مردم هزاره نیروهای نزدیک به خود را گسترش داده و به قدرت برساند. استراتژی ایران دو بخش داشت: یکم تقویت سازمان‌های اسلامگرای شیعه معروف به «خط امام» مثل «سازمان نصر افغانستان» که در سال ۱۳۵۸ در قم به رهبری عبدالعلی مزاری تأسیس شد و «پاسداران جهاد اسلامی افغانستان» به رهبری محمد اکبری و دوم تضعیف گروه‌های شیعی و هزاره میانه رو و مخالف ولایت فقیه و جمهوری اسلامی مانند «شورای اتفاق انقلاب اسلامی افغانستان» به رهبری سید بهشتی و «حزب حرکت اسلامی افغانستان» به رهبری شیخ آصف محسنی. قوای سازمان نصر و دیگر گروه‌های وابسته به ایران، به کشتار و سرکوب مائوئیست‌ها و گروه‌های میانه مانند شورای اتفاق در هزاره‌جات پرداختند و به نیروی هژمون منطقه تبدیل شدند.

احزاب بنیادگرای شیعی خط امامی افغانستان در سال ۱۳۶۸ با تلاش وزارت خارجه ایران، متحد شدند و «حزب وحدت اسلامی افغانستان» را بنیاد گذاشتند. آن‌ها به دنبال ادامه دادن روابط استثماری و ستمگرانه پیشین و استقرار دولتی بر اساس شریعت شیعه در هزاره جات بودند که برای زنان و کارگران و دهقانان چیزی جز ادامه همان روابط پوسیده پیشین نبود. اما این حزب و رهبر آن مزاری که در جریان جنگ‌های داخلی شهر کابل همزمان علیه جبهه طالبان و سیاف می‌جنگید، با طرح شعار فدرالیسم در افغانستان و دفاع از حقوق هزاره در مقابل شوینیست‌های پشتون و طالب در نگاه بسیاری از هزاره‌ها به حیث یک قوای مدافع مردم و یک قهرمان نگریسته شد! قتل مزاری به دست طالبان در حوت ۱۳۷۳ که برای مذاکره با آن‌ها به چارآسیاب رفته بود، از او برای بخشی از هزاره‌ها یک چهره افسانه‌ای و منجی ساخت و بر تفکرات اسلامگرایانه پوسیده او و موقف سیاسی و طبقاتی ارتجاعی‌اش پرده کشید.

دیگر رهبران حزب وحدت اسلامی و سایر جناح‌ها و تنظیمات بنیادگرای شیعه در هزاره‌جات، پس از اشغال افغانستان توسط امپریالیسم امریکا و سر کار آمدن دولت‌های دست نشاندۀ کرزی و غنی به سازش با امپریالیسم و دولت مرکزی پرداختند و به گرفتن سهمی از قدرت راضی شدند. اما ستم ملی بالای هزاره‌ها در افغانستان همچنان ماند.

ادامه دارد....

# رهبری کمونیستی و آگاهی توده‌ای، عوامل تعیین کننده در حفظ نظام مالکیت سوسیالیستی

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - بخش سیزدهم

## واقعیت کمونیسم چیست؟

از منظر اشکال اقتصادی عالی تر (سوسیالیسم و کمونیسم)، مالکیت خصوصی جهان توسط این فرد و آن فرد همانقدر نامعقول است که مالکیت یک فرد توسط فردی دیگر. (مارکس، سرمایه جلد ۳، فصل ۴۶)

در پاره قبل گفتیم که حتا پس از پیروزی انقلاب کمونیستی و استقرار نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی بر ابزار تولید، اگر گروهی یا همه رهبران حزب کمونیست، در رابطه با توسعه جامعه سوسیالیستی افقی اتخاذ کنند و برنامه‌ای را در پیش بگیرند که قوه محرکه آن رشد و گسترش «حق بورژوازی» و نه هر چه محدودتر کردن آن باشد، سرمایه‌داری همراه با تمام روابط اجتماعی ستم‌گرانه‌ای که از الزامات سرمایه‌داری است، باز می‌گردد. به عبارت دیگر، سوسیالیسم واژگون شده و سرمایه‌داری احیاء می‌شود. چنین فاجعه‌ای، برای اولین بار در نخستین کشور سوسیالیستی جهان، یعنی اتحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد. در این کشور که با پیروزی انقلاب کمونیستی به رهبری لنین در سال ۱۹۱۷ نظام سوسیالیستی برقرار شده بود، سرمایه‌داری احیاء شد. این اتفاق پس از مرگ استالین و به قدرت رسیدن گروهی از رویزیونیست‌ها، یعنی رهبران حزب کمونیست که افق و برنامه‌ای کاملاً بورژوازی داشتند رخ داد. اما شوربختانه، حتا پیش از آن که این رویزیونیست‌ها (که توسط افرادی چون خروشچف و برژنف رهبری می‌شدند) در راس حزب کمونیست و دولت شوروی قرار بگیرند، نفوذ عمیقی در حاکمیت شوروی داشتند و سرطان رویزیونیسم در همان دوره استالین پیکر سوسیالیسم را بسیار نحیف کرده بود و وقتی گروه رهبران رویزیونیست به قدرت رسیدند، ضربت آخر را بر آن نواختند. به این جهت در رابطه با به قدرت رسیدن آن‌ها باید واژه «کودگراس» (و نه «کودتا») را استفاده کرد.

احیای سرمایه‌داری در یک کشور سابقاً سوسیالیستی، پدیده‌ای کاملاً جدید و شوک بزرگی برای کمونیست‌های جهان بود. کمونیست‌های انقلابی در چین و دیگر نقاط جهان تحت رهبری مائوتسه دون به تجزیه و تحلیل این واقعه و درس‌گیری از آن و مقابله با رویزیونیست‌های حاکم در شوروی پرداختند تا جنبش کمونیستی بین‌المللی را از قهقرا نجات دهند.

یکی از نتایج مهم و ماندگار مبارزه تئوریک علیه رویزیونیست‌ها و تجزیه و تحلیل از چرایی احیای سرمایه‌داری در شوروی، تکامل تئوری‌های اقتصاد سیاسی مارکسیسم در زمینه سوسیالیسم بود. همانطور که در معرفی کتاب «شانگهای» گفتیم، این کتاب بهترین سنتز آن یافته‌ها و دانش جدید و سطح کیفیتاً بالاتری از وضوح تئوریک در مورد سوسیالیسم و تضادها و محدودیت‌های و شکل جدیدی که مبارزه طبقاتی به خود می‌گیرد و ضرورت ادامه انقلاب و پیشبرد مبارزه طبقاتی به سمت استقرار کمونیسم بود.

بخش مهمی از کتاب شانگهای به درس‌گیری از احیای سرمایه‌داری در شوروی اختصاص دارد. کتاب شانگهای (۴۵ سال پیش) می‌نویسد: «زمانی که دار و دسته خائن خروشچف - برژنف دیکتاتوری بورژوازی را در شوروی احیاء کردند {سال ۱۹۵۶ به بعد} نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی که تحت دیکتاتوری پرولتاریا برقرار شده بود، به طور کامل تبدیل به یک نظام مالکیت جدید که تحت کنترل بورژوازی بوروکراتیک انحصاری است، شده است. این یک درس جدی است. مارکسیسم به ما می‌آموزد که خصلت نظام مالکیت بر ابزار تولید نهایتاً وابسته به این است که کدامین گروه اجتماعی، مالک ابزار تولید است و به کدامین گروه‌های اجتماعی خدمت می‌کند.» کتاب شانگهای برای تأکید بر این واقعیت، متنی از جلد سوم کتاب سرمایه مارکس (ص ۳۸۴-۳۸۵) نقل می‌کند که مارکس با اشاره به گفته ارسطو می‌نویسد «ارباب، با خریدن برده ارباب نمی‌شود، بلکه با به کار گرفتن برده ارباب می‌شود» و در ادامه می‌نویسد، «سرمایه دار به خاطر داشتن سرمایه که به او قدرت خرید نیروی کار می‌دهد سرمایه‌دار نمی‌شود بلکه با به کار گرفتن کارگر، کارگر مزدی، در فرایند تولید، سرمایه‌دار می‌شود.»

آن چه در این جا مورد تأکید قرار می‌گیرد این واقعیت بسیار مهم است که: خصلت مالکیت بر ابزار تولید را نمی‌توان به وجود یا عدم وجود مالکیت حقوقی فردی و شخصی بر ابزار تولید تقلیل داد. بلکه، خصلت خصوصی یا سوسیالیستی مالکیت بر ابزار تولید، در نهایت وابسته به این است که کدامین، مالک ابزار تولید است و به کدامین گروه‌های اجتماعی خدمت می‌کند. شانگهای می‌نویسد که در شوروی، بعد از احیای سرمایه‌داری، رویزیونیست‌ها (یعنی برژنف و شرکاء) با نقاب سوسیالیستی، نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی بر ابزار تولید مردم شوروی را غصب کرده و تحت کنترل خود گرفتند و این ابزار تولید را به خدمت منافع بورژوازی بوروکرات انحصاری در آوردند.

این واقعیت که نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی در اتحاد شوروی بطور کامل مضمحل شد، برای کمونیست‌های جهان واقعیتی تکان‌دهنده بود و نشان داد که پس از این که نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی برقرار می‌شود هنوز مسئله مالکیت کاملاً حل نمی‌شود و تحکیم آن نیازمند یک دوره مبارزه طبقاتی طولانی است که تمام دوران گذار سوسیالیستی را در بر می‌گیرد. کتاب شانگهای به درستی و به طور نافذ تأکید می‌کند که: «نظام مالکیت، مربوط به اشیاء (ابزار و کارخانه و زمین و غیره) نیست بلکه یک رابطه اجتماعی میان انسان‌هاست که وابسته به موقعیت این اشیاء است. برقراری نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی از یک طرف به معنای آن است که توده‌های کارکن زنجیر مالکیت خصوصی را شکسته‌اند و قدم در راه تبدیل شدن به اربابان ابزار تولید جامعه گذاشته‌اند. به معنای آن است که رابطه میان پرولتاریا و توده‌های کارکن با تمام طبقات استثمارگر برعکس شده است: تبدیل به رابطه‌ای شده است که در آن طبقات استثمار شونده سابق، بر طبقات استثمارگر حکومت می‌کنند و تمام اعضای این طبقه را تغییر می‌دهند. اما از طرف دیگر باید این مسئله را به رسمیت شناخت که در نظام مالکیت سوسیالیستی، حق بورژوازی کاملاً لغو نشده است. مضافاً، ما باید این واقعیت را ببینیم که هر دو نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم و مالکیت کلکتیو، در بر گیرنده مسئله رهبری می‌باشند و این مسئله که رهبری دست کیست، تعیین می‌کند که کدامین طبقه در واقعیت و نه در اسم، دارنده مالکیت است. در این روابط اجتماعی، پرولتاریا و توده‌های کارکن می‌خواهند ... خلع ید از طبقات استثمارگر را تحکیم کنند و حاکمیت خود را بر طبقات استثمارگر تقویت کنند و اعضای این طبقات را تغییر دهند و از طریق فرایند محدود کردن حقوق بورژوازی که هنوز کاملاً در نظام مالکیت سوسیالیستی لغو نشده است و محو تدریجی سنت‌ها و اثرات جامعه کهنه، نظام مالکیت سوسیالیستی را کامل‌تر کنند. در زمینه روابط اجتماعی، بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر در مقابل متحول شدن و تغییر یافتن مقاومت می‌کنند. آن‌ها تلاش می‌کنند از سنت‌ها و اثرات جامعه کهنه که هنوز در درون نظام مالکیت سوسیالیستی موجود است استفاده کنند و تلاش می‌کنند حقوق بورژوازی را که هنوز کاملاً لغو نشده‌اند گسترش دهند و آن دسته از حقوق بورژوازی را که ملغاً شده‌اند، احیاء کنند. آن‌ها از طریق این راه‌ها، موجب فرسودگی و خراب شدن نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی شده و بالاخره آن را کاملاً به یک نظام مالکیت خصوصی سرمایه‌داری تبدیل می‌کنند» (شانگهای، فصل سوم).

در شماره پیش (آتش شماره ۱۵ و پاره ۱۲ از همین سلسله گفتارها تحت عنوان «اگر رویزیونیست‌ها به قدرت برسند سرمایه‌داری به سرعت احیا می‌شود») با بررسی برنامه «بیست ماده‌ای» که از طرف رویزیونیست‌های حزب کمونیست چین (دن سیائوپین و شرکاء) پیش گذاشته می‌شد نشان دادیم که در دوران سوسیالیسم، هرچند تضادها و مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی در زمینه مالکیت در عرصه‌های مختلف بروز می‌یابد. اما تمرکز آن عمدتاً تنش و کشمکش بر سر رهبری بخش‌هایی از اقتصاد است که در آن مالکیت سوسیالیستی همگانی برقرار شده است. زیرا، هر کس (در واقع هر افق و برنامه‌ای) رهبری را کسب کند، عملاً کنترل روابط مالکیت را در دست می‌گیرد. و اگر رهبری به دست بورژوازی و یا عوامل آن بیفتد، نظام مالکیت سوسیالیستی همگانی به قهقرا رفته و در نهایت از بین می‌رود.

درک علت احیای سرمایه‌داری در یک کشور سوسیالیستی و تکامل مارکسیسم در رابطه با درک دینامیک‌های نظام سوسیالیستی، بدون یک کار مشقت‌بار تئوریک بر اساس به کار بردن روش و رویکرد ماتریالیستی و علمی ممکن نبود. نمونه‌ای از این کار را باب آواکیان در مورد تلاش خود و رفقای حزبی اش تشریح می‌کند که در آن زمان به تحلیل از واقعیت اتحاد جماهیر شوروی پرداختند و صرفاً به آن حد از کار تئوریک قانع نشدند که بفهمند و قانع شوند که تز «سوسیال امپریالیست» یا سرمایه‌داری بودن اتحاد جماهیر شوروی که توسط مائوتسه دون پیش گذاشته شده بود درست است و در خطوط اولیه اش واقعیت شوروی را منعکس کرده و اثبات می‌کند. وی می‌گوید:

«... ما در تکاپوی آن بودیم که بفهمیم: چرا غلبه خط سیاسی رویزیونیستی در یک کشور سوسیالیستی به ناگزیر به احیای سرمایه‌داری منجر می‌شود؟ می‌خواستیم این را عمیقاً درک کنیم تا بتوانیم به طور زنده آن را تشریح کنیم. بنابراین گام به گام کل فرآیند را از نظر گذراندیم تا بفهمیم اگر خط رویزیونیستی در رهبری جامعه‌ای که سوسیالیستی بود قرار گیرد چه اتفاقی می‌افتد؟ در عمل جامعه و به خصوص اقتصاد آن را چگونه اداره خواهد کرد؟ در زیربنای اقتصادی و دینامیک‌های اقتصادی از چه اصولی پیروی کرده و کدامین اصول در فرماندهی قرار خواهند گرفت؟ ضمن این «گذر گام به گام» به این نتیجه رسیدیم که با خطی رویزیونیستی نمی‌توانید یک برنامه ریزی واقعاً سوسیالیستی را عملی کنید و



تحولات سوسیالیستی را در روابط اقتصادی -- در نظام مالکیت، در تقسیم کار، و توزیع ثروت ناشی از آن -- پیش ببرید. و با یک خط رویزیونیستی نمی‌توانید توده‌ها را رهبری کنید و اساساً به آنان اتکا کنید که آگاهانه‌تر از پیش توسعه اقتصادی و دگرگونی سوسیالیستی روابط اقتصادی را پیش ببرند. به جای این، برای تنظیم اقتصاد دست آخر مجبور می‌شوید به روش‌های بوروکراتیک روی آورید زیرا باید راهی برای ممانعت از فروپاشی پیدا کنید و مجبور می‌شوید به دینامیک‌های نظام سرمایه‌داری، به تولید و مبادله کالایی که قانون ارزش در فرماندهی آن است، بازگردید.

در اینجا دارم واقعه را خلاصه می‌گویم ولی در واقعیت واقعا موشکافی گام به گامی را از سر گذراندیم زیرا نمی‌خواستیم ماجرا را ساده برگزار کنیم و فقط اظهار کنیم: «بله وقتی خط رویزیونیستی دارید به سرمایه‌داری می‌رسید - دو دو تا چهارتا! حالا برویم سر موضوع بعدی.» خیر! ما واقعا می‌خواستیم این دینامیک‌ها را بفهمیم بنابراین هفته‌ها وقت صرف کردیم. ... مشاجره می‌کردیم: خوب دینامیک‌های واقعی درگیر در این ماجرا چیستند؟ چرا نمی‌توانید زیربنای اقتصادی سوسیالیستی را با خطی رویزیونیستی اداره کنید؟ بدون اتکاء به مکانیزم‌های بازار و انباشت خصوصی سرمایه و غیره نیازهای توده مردم و نیازهای بزرگتر انقلاب در یک کشور و جهان را چگونه برآورده خواهید کرد بدون این که دوباره توده‌ها را تبدیل به ماشین تولید بدون فکری کنید که با فرآیندی که خود پیش می‌برند نیز بیگانه‌اند؟ با زیر و رو کردن این فرآیند واقعا برایمان روشن شد که بدون این که یک خط انقلابی در فرماندهی باشد کل این فرآیند فرو می‌پاشد.

این تجربه بر روی موضوعاتی که بحث می‌کنم پرتوافکنی می‌کند: آلترناتیو یکی از این دو نظام است و میان زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی و ایدئولوژیک رابطه‌ی دیالکتیکی موجود است.

اما ضمن همه این‌ها باید مکرراً به این واقعیت بازگردیم و بر آن تأکید کنیم که نظام سوسیالیستی بطور رادیکال از نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی و کلیه نظام‌های تحت حاکمیت طبقات استثمارگر متفاوت است. و منافع پرولتاریا (به معنای وسیع کلمه و نه به معنای تنگ‌نظرانه و اکونومیستی) بنیاداً و کاملاً از منافع تمام طبقات حاکمه پیشین متفاوت است: منافع اساسی پرولتاریا به مثابه یک طبقه، واقعا وابسته به رهایی بشریت از نظام‌هایی است که بر شالوده استثمار قرار داشته‌اند و روابط اجتماعی اساسی و ضروری‌شان در تضاد خصمانه با رویکرد اجتماعی آگاهانه نسبت به کنش با بقیه طبیعت قرار دارد. ...

سوسیالیسم ضمن آن که یک نظام اقتصادی و شکلی از حاکمیت طبقاتی (دیکتاتوری پرولتاریا) است، دوران گذار به جامعه و جهانی است که آن هم به طور رادیکال از سوسیالیسم متفاوت است. هدف این گذار ایجاد دگرگونی بیشتر در زیربنای اقتصادی و نیز روبنای سیاسی - ایدئولوژیک است با هدف دستیابی به محو کلیه تمایزات طبقاتی، عموماً محو کلیه روابط استثمارگری و ستمگرانه در میان آحاد بشر در تمام جهان و به همراه آن محو نیاز و امکان دیکتاتوری از هر نوع و توسط هر طبقه یا گروهی. به عبارت دیگر محو دولت به مثابه ابزار حاکمیت یک طبقه علیه طبقه دیگر و برای سرکوب طبقات و نیروهایی که تهدیدی برای منافع طبقه حاکمه به حساب می‌آیند. در این جا، دوران گذار، رسیدن به جهانی است که در آن دیگر هیچ گروهی در مقایسه با گروهی دیگر و یا در ضدیت با گروه یا افرادی دیگر قدرت را در دست خود نهادینه نمی‌کند و یا در رابطه با تعیین خصلت و جهت‌گیری اساسی روابط میان انسان‌ها و میان انسان و بقیه طبیعت، نفوذی بیش از دیگران اعمال نمی‌کند.

... انقلاب کمونیستی نماینده مسیر تغییر رادیکال واقعا ممکن است. این انقلابی واقعا رهایی‌بخش است و دربرگیرنده رهایی استثمارشوندگان و ستمدیدگان تمام جهان و بطور کلی تمام بشریت از کلیه روابط ستم و استثمار است که دائماً نزاع‌های نابودکننده این جهان را تولید می‌کنند.

این کلیت نکته و تأکید مارکس است در مورد این که جامعه بشری و بطور کلی بشریت باید «به ورای افق حقیر حق بورژوازی»، به ورای کلیه روابطی که در مقوله بورژوازی «حق» نهفته است برود. اینجا ارزش دارد بار دیگر روی آنچه در ابتدای سخنرانی «انقلاب کردن و رهایی بشریت» گفتم تأمل کنیم. در آنجا گفتم آنچه الزاماً حق بورژوازی را همراهی خواهد کرد بازگشت روابطی است که امروز در جهان حاکم است همراه با تمام دهشت‌هایی که لازمه عملکرد مؤثر حق بورژوازی اند. حق بورژوازی می‌تواند این روابط را حتا در جایی که به حد قابل توجهی محو شده بودند بازگرداند. این حقیقت به ضرورت رفتن به ورای آنچه در واقع افق تنگ حق بورژوازی و تمام ملازمت‌های آن است، افق و اهمیت می‌بخشد.

(آواکیان، پرنده‌ها نمی‌توانند کروکودیل بزایند اما بشر می‌تواند افق‌ها را در نوردد!)

معرفی کتاب تازه نشر یافته

## [ شورش دهقانان مکریان ۱۳۳۱-۱۳۳۲ ]

نوشته امیر حسن پور



### فراخوان جلسه معرفی کتاب جدید امیر حسن پور در کلاب هاوس

کتاب «شورش دهقانان مکریان ۱۳۳۱-۱۳۳۲» نوشته زنده یاد امیر حسن پور اخیراً توسط انتشارات «کتاب ایران نامگ» در تورنتوی کانادا منتشر شد. کتاب ارزشمندی که برای نخستین بار به پژوهش تاریخی دقیق، مستند و مبسوطی درباره شورش دهقانان منطقه مکریان در شمال کردستان ایران در سال‌های آغاز دهه ۱۳۳۰ می‌پردازد.

رفیق امیر حسن پور سال‌ها در این زمینه تحقیق کرده و به جمع‌آوری و سنتز اسناد تاریخی پرداخت. اهمیت کتاب فقط در جنبه اسنادی و تاریخی آن نیست، بلکه به لحاظ روش‌شناسی تحلیل تاریخی و طبقاتی دارای بینش علمی عمیقی است در فهم و تحلیل تاریخ جامعه و مبارزه طبقاتی. این پژوهش، کتاب و موضوعی متعلق به گذشته نیست، بلکه بیانگر ضرورت به کار بردن روش و رویکرد علمی کمونیستی در تحلیل از جامعه و طبقات و شناخت ضرورت‌های عینی در جریان عمل انقلابی است و از این نظر مربوط به امروز و آینده مبارزه انقلابی و نیروهای کمونیستی است.

بنا به اهمیت این کتاب، تنی چند از پژوهشگران و صاحب نظران حوزه مطالعات تاریخ اجتماعی معاصر ایران و تحقیقات مارکسیستی بر آن شدند تا در جلسه آنلاینی در کلاب‌هاوس به رونمایی و بررسی این کتاب بپردازند. سخنرانان این برنامه عبارتند از:

شهروزاد مجاب؛ استاد مطالعات زنان و آموزش دانشگاه تورنتو - ناصر مهاجر؛ پژوهشگر تاریخ معاصر و نویسنده

مریم جزایری؛ فعال کمونیست و مروج سنتز نوین کمونیسم - فاتح شیخ؛ فعال سیاسی کمونیست و شاعر نوآور

سیاوش رنجبر؛ استادیار تاریخ معاصر ایران در دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند

این جلسه در روز یکشنبه ۶ تیر ۱۴۰۰ / ۲۷ ژوئن ۲۰۲۱ در کلاب هاوس ساعت ۲۰:۳۰ (هشت و نیم شب) به وقت ایران، ۱۸ ساعت (شش عصر) اروپای مرکزی و ۱۳ (یک بعد از ظهر) به وقت ساحل شرقی آمریکای شمالی برگزار خواهد شد. لینک اتاق کلاب‌هاوس از طریق اکانت‌های حزب کمونیست ایران (م ل م) در فضای مجازی که در زیر آمده‌اند قابل دسترسی است:

تلگرام: <https://t.me/newcommunism>

فیس بوک: <https://www.facebook.com/cpimlm1380>

توییتر: <https://twitter.com/CpimlmC>

لینک مستقیم اتاق در کلاب هاوس: <https://www.clubhouse.com/event/xBlq2Q22>